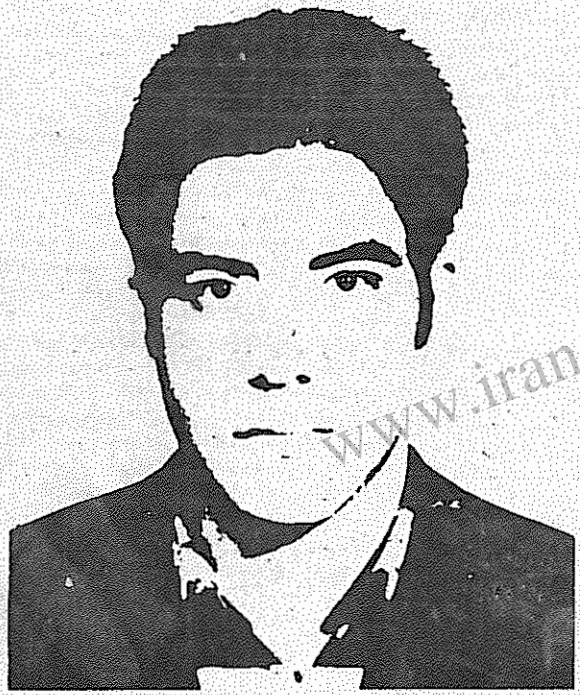


سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

فدائی کبیر رفیق اسکندر (سیامک اسدیان) بشهادت رسید



گرچه با خون رفته‌ای
گرچه مانند شقایق های خونین ای رفیق سرخ
در لرستان بوگ خون افشاندی
گلگون رفته‌ای
قاصدای آتشی در کوه می پیچدی
تا هزاران گام خون آلود رهروی سحرگه است
خلق می گوید تو می آبی
خلق می گوید تو می آبی
لرستان چشم در راه است

ببیند، عملیات را با نجام رساند. گرچه او یک انقلابی بی باک بود اما هرگز عجل و بی احتیاط نبود. حال چگونگی ممکن است بدست مزدوران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بشهادت رسیده باشد؟! رفیق اسکندر که بحق فرزند دلیر خلق نمکش ایران است در دامان دهقانان رحمتکش لرپرورش یافت. در سال ۱۳۳۴ در یکی از روستاهای خرم آباد لرستان (روستای گرزگل از توابع بخش چقالوندی) در یک خانواده روستائی متولد شد. از همان دوران نوجوانی با فقر و محرومیت توده های زحمتکش روستا آشنا شد و عشق عمیقی نسبت به آنان در وجودش پاکرمت.

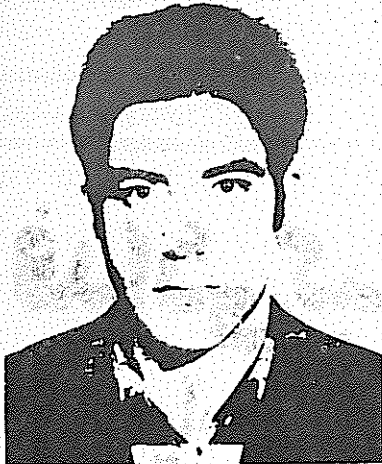
روزی که رفیق "حمید اشرف" بشهادت رسید هیچکس این خبر را باور نمی کرد. در آن زمان اسکندر می گفت "نمی توانم تصور کنم که قامت برملایت رهبر کبیرمان نقش بر زمین شده باشد!" او امروز خیر شهادت رفیق اسکندر نیز برای همه کسانی که او را می شناسند باور نکردنی است. زیرا رفیق اسکندر کسی است که از نوجوانی اسلحه بدست گرفت، دوشا دوش رفیق شهید دکتر اعظمی در کوه و کمرهای لرستان حماسه آفرید و پس از آن در کنار رفیق حمید اشرف با مزدوران رژیم شاه جنگید. دهها عملیات نظامی را به بهترین نحو فرماندهی کرد، پیچیده ترین عملیات نظامی را رهبری نمود. بارها و بارها با مزدوران رژیم شاه درگیر شد و بی آنکه کوچکترین آسیبی

رفیق "اسکندر" همزرم حمید اشرف با رنزدیک دکتر اعظمی لرستانی، مسئول نظامی تشکیلات کردستان طی شش ماه پس از انشعاب همزرم دلیر خلق کرد، فرزند راستین زحمتکشان لرستان، انسانی طراز توین، یکی از فرماندهان مجرب و بی نظیر بخش نظامی تشکیلات، و عضو کادر مرکزی سازمان، روز ۶۰/۷/۱۳۳۴ در حین انجام وظایف انقلابی با نیروهای مزدور بسیج و پاسدار در شهر آمل درگیر شد و پس از کشته وزخمی نمودن یک اکیب گشتی دشمن به همراه ۲ رفیق فدائی دیگر بناهای مسعود بزرگ و علی رضا مفسری طی یک نبرد حماسه آفرین و قهرمانانه تا آخرین فشنگ با ضد خلق جنگید و سورا نجام بشهادت رسید.

بقیه در صفحه ۲

مرکز حزب جمهوری اسلامی زنده باد شوراهای انقلابی پیش بسوی تشکیل مجلس مؤسسان

فدائی کبیر رفیق اسکندر



بقیه از صفحه ۱

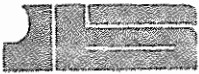
تحصیلات ابتدائی را در روستا و تحصیلات متوسطه خود را در شهر خرم آباد ادامه داد. در تمام مدت تحصیل اوقات بیکاری را بکار در روستا و بکار رگری در شهر هینا می‌پرداخت و بدین طریق هر چه بیشتر زندگی اش بطور عینی با زندگی زحمتکشان پیوند خورد. او که در کودکی با زردی یک ساله در نجف و بدبختی های دهقانان زحمتکش بود روحیه مبارزه جوئی فداکاری و جانبازی را از درک عمیق خشم و رنج و فقر زحمتکشان کسب کرد. هنوز بس ۱۸ سالگی نرسیده بود که با تمام وجودش علیه بیعدالتی ها و ستم ها بپاخاست. آشنائی رفیق با شهید دکتر اعظمی و محمود و مجتبی خرم آبادی در شکل گیری ایدئولوژی و جهان بینی او بسیار مؤثر بود و ما را کسب لنینیسم را یگانگانه ایدئولوژی راهائی بخش بشریت یافت. بتدریج دریافت که یگانگانه راه محسوس بیعدالتی ها و ورهائی توده ها از چنگال ستم و استعمار ایجاد جامعه ای عسکری از ستم صیقلی راه سرخ کارگران و زحمتکشان و مبارزه بی امان علیه ستم امپریالیسم سرمایه داران و ورژیمهای حامی آنهاست. شورانقلابی رفیق، او را مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه کشید. در سال ۱۳۵۳ به همراه گروه شهید دکتر اعظمی بنبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه برخاست و از این آزمایش نخستین، سرفراز بیرون آمد. یکی از رفقای اسکندر که در آن زمان با هم در گروه بودند در باره این دوران از زندگی بخواطرات و خصوصیات او می نویسد:

"رفیق بخواطراتی که خود از میان مردم زحمتکش برخاسته بود و بخواطراتی از دردهای مردم آگاه بود، خیلی زود دوستان و دشمنان مردم را می شناخت. در تمام مدتی که گروه در کوه بودا و بیشترین کار او فعالیت را می کرد و کمتر توقع و انتظار داشت. بطوریکه دکتر همیشه در صحبت هایش رفیق را مثال میزد و او را اسمیل مقامت و صداقت می دانست. هر کاری که گروه تصمیم داشت انجام دهد، او فوراً پیشنهاد می کرد که یکی از افراد انجام دهنده کار خودش باشد. مثلاً زمانی که دکتر طرح حمله به فلان پاسگاه و یا بگروگان گرفتاری کارشناسان آمریکائی را در کوه هینا لریستان ارائه داد، او در جواب گفت: "دکتر مرا برای این عملیات تعیین کن" او بقدری شجاع، بی باک و نترس بود که من هیچگاه چنین شخصیتی را ندیده ام. در تمام مدتی که دکتر و محمود در غاری نزدیک بروجرود بودند، سیامک لحظه ای آنها را تنها نمی گذاشت و بیشترین کمک را به رفقا می کرد. هنگام حمله عناصر واک به محل اخفای رفقا، او همراه دکتر و محمود طبقه محاصره را شکستند و به میان پیشه ای در نزدیک بروجرود رفتند، طبعی مدتی که در پیشه بودند یک روز که سیامک در حال آب تندی بود و اسلحه اش را هم در زیر لباسها پنهان کرده بود، مزدوران ساواک با تفاق عضدی سربازجوی ساواک با او برمی خورد و وقتی رفیق را در حال

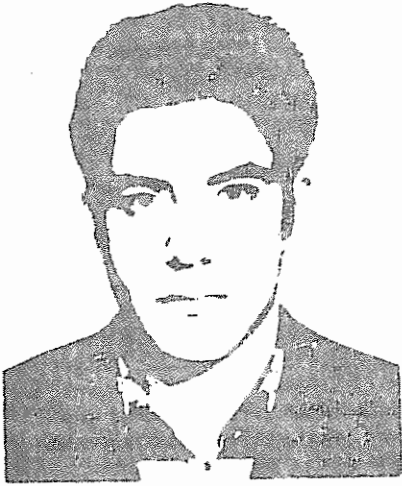
آب تندی می بینند از او سوال می کنند که توسته نفر را ندیدی که از اینجا عبور کنند و رفیق آنچنان عادی و خوشتر جواب آنها را میدهد و اظهار بی اطلاعی می کند که هیچکس تصور نکند که خود رفیق سیامک یکی از آن سه نفر است. در مدتی که گروه در کوه بود خاطرهای از برخورد رفیق در رابطه با مردم دارم که هیچگاه فراموش نمی کنم. در پیش روی که گروه در کوه داشت بعلمت تاریکی شب راه اصلی و مورد نظر را گم کردیم و مجبور شدیم از راهی بگذریم که به چادرهای مردم دار بر می خوردیم و بعلمت اینکه گروه مجبور بود از چسراغ استفاده کند، چادر نشینان متوجه شدند و آمدند ما را با خود میمان چادرها بردند (البته گروه خود را عده ای شکارچی معرفی کرد) و بیشترین پذیرائی را از ما کردند و وقتی هم که میخواستیم برویم مقدار زیادی مواد غذایی پیدا کردند که در عوض دکتر مقداری پول آماده کرده بود که بجای مواد غذایی به آن خانواده بدهد. رفیق سیامک تصور کرده بود که ما آمدیم، مواد غذایی را خوردیم و مقداری هم می پریم. بدون اعتنا به وضعیت مالی خانواده داریم بر همان ادا می دهیم. او سراسیمه و با رنگی پریده و خشمگین (برعکس همیشه که شاد و سرحال بود) پیش دکتر آمد و گفت "می گذارم کسی از اینجا برود تا مقداری پول به این خانواده بدهد. دکتر هم بخوشی گفت "سیامک پول چرا بدهیم که در اینجا رفیق بقدری عصیان شکره من هیچگاه قیافه او را آنطور ندیده بودم و گفت اگر قرار است این طور بشود تا من تصمیم خود را بگیرم، دکتر که دید قضیه خیلی جدیست، خندید و گفت سیامک پول میدهم و پول های که قرار بود بدهد به رفیق نشان داد، انگار که رفیق با خنده ای صمیمانه دکتر را بوسید. در شرایطی که گروه از هم پاشیده بود و چند نفر به شهر بازگشته و فقط چهار نفر باقی مانده بودند او همچنان در کفایت و کفایتی ما ندوبالاحزیه پس از تماس با سازمان با تفاق دکتر تهران آمد. رفیق پس از آنکه به تهران آمد بعقوبت سازمان در آمد. قابلیت های رزمی رفیق به او این اجازه را داد که در بخش نظامی تشکیلات نقش مهمی ایفا کند و مسئولیتهای سنگینی را بدهنده بگیرد. رفیق مدت ها هم شاخه (هم خانسه) رفیق حمید شرف بود و بر زمینه خصوصیات و استعداد های سرشاری که داشته اغلب خصیصه های رهبریکبیر ما را کسب کرده بود. بویژه در زمینه اخلاق انقلابی نمونه بود و در مرفنون جنگ چریکی تجربیات و قابلیت های بی نظیری کسب کرده بود. رفیق حمید شرف بخواطراته فسر او از ووجه تشابهی که بین رفیق شهید اسکندر صادقی نژاد و سیامک میدید، اسم سازمانی رفیق را اسکندر گذاشت و برای همیشه این اسم سازمانی رفیق شد. رفیق اسکندر در طی زندگی مبارزاتش با خال برده ها مرتبه در عملیات نظامی

شرکت داشت و فرما ندهی عملیات را به عهده گرفت. از جمله عملیاتی که رفیق از هنگام پیوستن به سازمان در آن شرکت داشت و یا فرما ندهی نمود میتوان حمله مسلحانه به قرا رگاه شماره ۲ پلیس تهران پیش از قیام، حمله به کلانتری تبریز، انهدا، مپاسگاه لاهیجان در سال ۱۳۵۴ و حمله مسلحانه به پاسگاه رود سر به حاکمیت ازدهقانان منطقه، اعدام انقلابی سرهنگ مزدور زمانی پور در مشهد، در دوران رژیم شاه و عملیات حمله به ستون نظامی دشمن در دارسان و در دوران رژیم جمهوری اسلامی را نام برد. رفیق اسکندر همیشه از ترور انقلابی سرهنگ زمانی پور که توانسته بود تا تیرسپار مثبتی بر روحیه انقلابی و مبارزات توده های مردم مشهد برجای بگذارد بعنوان یک عمل نظامی بسیار موفقیت آمیز یاد می کرد. سرهنگ مزدور زمانی که در سال ۱۳۵۷ دستور داده بود که به تعدادی از مردم مبارز مشهد که در تظاهرات دستگیر شده بودند تاجا و زکند، این اقدام حیوانی خشم و نفرت مردم را برانگیخته بود. رفیق اسکندر که در آن زمان در مشهد بود، حکم اعدام این مزدور را صادر کرد. خود فرما ندهی عملیات را بعهده گرفت و شخصاً در توزیع اعلامیه ترور این عنصر جنایتکار شرکت کرد. این عمل نظامی آنچنان تا تأثیر مثبتی بر روحیه و مبارزات مردم برجای گذاشت که مردم علناً "بسه یکدیگر تریک می گفتند و شیرینی پخش میکردند و این اقدام مسلحانه بمقتضی جورعب و وحشی را که مزدوران رژیم شاه سعی می کردند بپیدا و روند، در هم شکست. رفیق اسکندر در بهمن ماه سال ۵۷ در خوزستان بوظائف انقلابی او ادامه میداد و چون نتوانسته بود در قیام مسلحانه مردم تهران مستقیماً "شرکت داشته باشد همواره میگفت: "این بار حتماً تهران خواهد بود"

بهنگام چیرگی اپورتونیسیم بر تشکیلات رفیق در مقابل اپورتونیسیم راست ایستاد و فعالانه به توفیق و ترویج مواضع انقلابی سازمان پرداخت. او پس از انشعاب مسئول نظامی تشکیلات در کردستان شد و با سازماندهی و سرورسان دادن بسه تشکیلات نظامی منطقه، بیش از شش ماه دوشاوش خلق کرد علیه رژیم پیتشار حاکم جنگید و از خود یاد پرافتخاری در قلبها و جای جای جبهه های جنگ بجای گذاشت و قطعاً "خبر نهادت رفیق اسکندر در کردستان، آتش خشم و کینه پیشمرگان بقیه در صفحه ۳



شهادت ستاره فروزان انقلاب، رفیق مبارز سیامک اسدیان، شعله انقلاب را فروخته ترو نابودی بساط ظلم وجور رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی را نوید می دهد



حکومتگران جمهوری اسلامی چگونه بنام مردم و علی بن ابی طالب و علیه انقلاب قد علم کرده و بنا شده توان سعی در نابودی انقلاب و دستاوردهای قیام خونین ۲۲ بهمن را دارند. به همین خاطر بود که رفیق سیامک علیه سیدانگريها، کشتار، خفقان، ترور و کلسیه جنايات برخاست و خود را ملزم به مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ميدانست. ولی اختيار به نيوه ای نوميثنا سب يا شرايط نو... و اما اکنون ما با قلبي متلذذ از عشق به زحمتکشان و نشر و انزجار نسبت به جانتان رژيم جمهوری اسلامی و کلبه ضد مردمان در پيگاه توده ها عهد می بنديم که تا آخرين نفس به آرمان محرومان و زحمتکشان وفادار بوده و راه سرخ رفیق سیامک اسدیان و یارانانش را که همانا آزادی از قيد بندگی و اسارت زانگويان است، ادامه دهيم و در این راه بر بیچ و خم همگام و بیستای پیش زحمتکشان کوچکترین سستی به خود راه ندهيم. ما همچنین با صدائی رسا اعلام میداريم که دادا راه سرخ این انقلابی پای جان برکف، همما تا مقاومت و مبارزه تا شمیم است و استنداد و کلیشه شمیضات و ناسرا برای های احتیاجی است

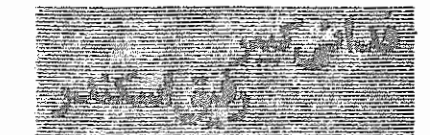
یادش گرامی و راهش جاودان باد
جاودان باد خاطر شهدای به خون خفته خلق
نابود سادامیر بالیسم جهانی به سرکردگی
امیر بالیسم آمریکا و یانگه داخلیس
هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق
ایران - خرم آباد
۲۲/ مهر ماه ۱۳۶۰

سرگون با درویم جنايتکار جمهوری اسلامی
پرتوان با درویم نونفنده خلق علیسه
امیر بالیسم و ارتجاع
نابود سادامیر بالیسم جهانی به سرکردگی
امیر بالیسم آمریکا و یانگه داخلیس
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

هموطنان مبارز و زحمتکش!
سراشام پس از سالها مبارزه حماسه ساز در سنگرزحمتکشان و علیه ضد مردمان ما شاهد سه خون غلطیدن یک انسان مبارز و واقعی هستیم، یک انسان، انسانی که در مدت زندگی کوتاه ولی پربار خود سه چیزی جز نابودی ظلم، ستم و ناسرا بر سر و گامی باسی زحمتکشان نمی اندیشید. و چه خوب، همین آرمان پرافتخارا از او انسانی ساخته بود که بحق شایسته و فخری ایستادن و وظیفه خطیر تاریخ بود، و قلب بر طپش و گرم رفیق سیامک همواره به خاطر همین می تپید. اینرا ما نمی گوئیم بلکه زندگی مبارز او شایسته پذیرش با رژیم مزدور پهلوی و رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی و خلاصه از خود گذشتگی و فداکاریش در برابر کلیه سختی ها و ناسا ما نی ها، موهبت و مقام خود که نام سیامک با حماسه، مقاومت، فداکاری، شیا مت و بطور کلی هر آنچه بتوان در مورد یک انقلابی جان برکف به ذهن راه داد، محسوس گشته بود.

راستی او چرا هم با رژیم مزدور پهلوی و هم با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی دشمنی میورید و هر دو راه دشمن زحمتکشان و توده های محروم میدانست؟
با او به زعم دشمنان جمهوری اسلامی مخالف سعادت و رفاه توده های محروم بودند، او بدرستی دریافته بود ایست تاز به دوران رسیدگان جمهوری اسلامی که از خون زحمتکشان و انقلابیون این مرز و بوم حمام خون بر آه انداخته اند. بنا حق خود را وارث خون شهیدان قیام خونین ۲۲ بهمن و انقلاب میدانند، چرا؟ چون کلیه اعمال و عملکردهای آنان به نفع ملاکین، سرمایه داران و تجار مکتبی و بر ضد محرومان جامعه است. نگاهی به سه سال حاکمیت این رژیم به روشنی این قضیه را ثابت می نماید و نشان می دهد که

رسم همه فدائیان خلق تا او پسین دم زندگی به آرمان ظفر نمون کارگران و زحمتکشان خود میباشیم و پرچم پرافتخارا زمان چریکهای فدائی خلق ایران را در راه نیل به بیروزی در اهتزاز نگه داریم.
جاودان باد رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) فرزندان انقلابی خلقهای ایران



بقیه از صفحه ۲
فدائی را شعله و ترغوا و دکتر و بیساید. دلور بهای او مصمم تر و قاطع تر از همیشه به رزم ظفر نمون خویش ادا خواهد داد. رفیق اسکندر در این او اخردر تهران بوظافت انقلابی خود ادامه میداد. در تاریخ ۶۰/۲/۱۳ هنگامیکه برای انجام یک وظیفه انقلابی به آمل رفته بود، با مزدوران بسیج و سپاه درگیر می شود. در حالی که آخرین گلوله های خود را نثار مزدوران میگرد، به همراه دو رفیق دیگر بشهادت رسيد.

قریب ۷ سال فعالیت انقلابی، رفیق را بیک شخصیت نمونه، مستغذ و با شوریه بدل کرده بود. او وظیفه ادا قته صمیمیت، شجاعت، شروتمندی انقلابی، بی باکسی، هوشیاری و خون سردی یک کمونیست بود. او با ایمان عمیقی که طی زندگی خود به مملکت پیدا کرده بود و بر پایه بیرون شدن زنده و عمیقی که با توده های محروم و زجر کشیده سپیدمان داشت سر اپا شور و شوق و تبلوری از خشم و کین دشمن و عشق به توده ها بود. او در یک کلام، سبیل بسک فداشی خلق بود، دشمنی او با لاف و گزافها و پرگوئیهای روشنفکرانه زبانزد همسه بود. او هرگز از خود دیگران تصویر سری اغراق آمیز ارائه نمیداد و در امر مبارزه بطور جدی جلوی نشت پرواز نیمه های روشنفکرانه و احساسات سیاه و اساس را میگرفت. او بزیبان فوق العاده صمیمی و ساده با صراحتی خاص، بیشترین و موثرترین انتقادات را طرح میکرد. او اشتباهات را سر بر سر گوشزد می کرد. او عمیقاً و با تمام وجود مفهوم انتقاد و انتقاد از خود را درک کرده بود و مدام اصرار میورید و میخواست که با خطاهای خودمان بر خوردی انقلابی داشته باشیم.

رفیق اسکندر پس از ده سال مبارزه - انقلابی و بی ایمان بدست مزدوران رژیم جمهوری اسلامی شهادت رسيد. او راه سرخ کارگران را برگرید و در این راه جان باخت رفیق اسکندر فرزندان استین کارگران و زحمتکشان از میان رفت. اما راه او با هر جا و خاطره اش جاویدان خواهد بود. ده ها و صدها فدائی دیگر در راه پرافتخارا و شکوهمندی که او جان باخت گام خواهند گذاشت و هر کدام به اسکندری دیگر بسدل خواهند شد.

ما (سازمان چریکهای فدائی خلق ایران) شهادت رفیق انگهبان رفیق ارزنده را با همه ای بزرگ میدانیم و شکی ندارد که برای جبران این ضایعه بیست از هر زمان دیگر بر تلاش خستگی ناپذیر و مبارزه استوار و خلیل ناپذیر فدائیان خلق افزوده خواهد شد و همچون او در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع استوار و سرسخت خواهیم ماند. خواهم گوئیم که توده از دست دادن رفیق اسکندر را با فعالیت شیا نه روزی و مستمر به نیروشی مادی علیه رژیم جنايتکار و خونخوار جمهوری اسلامی و امپریالیستهای جهان خواهد بدل کنیم و به

گرامی باد خاطر شهدای بخون خفته خلق

نقش رفیق شهید اسکندر در موضوع گیری نیروها در لرستان بعد از انشعاب

بعد از انشعاب ناگهانی در سازمان، اکثریت نیروها با ت ویسی اطلاع از مواضع دو جناح سازمانی نمیدانستند چه کنند و مواضع کدام جناح را بپذیرند. خط اصولی و انقلابی قبول نموده و مبنای حرکت خود را بر سطران تعیین نمودند. همه کسب بودند از اینکه اختلافات بر چه بستری شکل گرفته و هر یک چه میکنند. اما آنها بهر حال میبایست خود را از این بلا تکلیفی نجات دهند. به نظرات دو جناح دسترسی نداشتند. از طرفی طرفداران خط انقلابی سازمان بخاطر محدودیت های تشکیلاتی، و مواضع دیگر را این امکان را نداشتند بودند که به نحو شایسته ای دیدگاه های اقلیت را تبلیغ و ترویج نمایند. اما نیروها بی تفاوت نماندند. آنها میباید نظرات را مطالعه کرده و آگاهانه بیکی از دو جریان بیبوندند، یا صبراً دیگری را جهت انتخاب دو خط و مبنای متضاد برای خود تعیین نمایند. در این میان اپورتونیستهای راست با استفاده از امکانات وسیع خود سعی داشتند به سطران انحرافی خود پرداخته و با استفاده به شیوه های مختلف در جهت جا انداختن سیاستهای غیبا سنگ را نه خود گام برسر - میداشتند. اما این یک طرف قضیه بود، هدف نیروها آگاهانه پذیرفتن نظرات بود، نه برای این لازم بود با مواضع اقلیت آشنائی پیدا کنند. در این رابطه شخصیت ها و افراد برجسته و شناخته شده سازمان مد نظر قرار گرفت. شناخته شده ترین و با سابقه ترین کمونیست لرستان رفیق شهید اسکندر بود. همه او را رفیق صادق پیگیر و یمنوا آن سمبل سازمان بر سمیت می شناختند. بدین خاطر او صمیمانه بسیار

مهمی برای موضوع گیری هواداران سازمان بود. همه جویای مواضع سیاسی او بودند. همه می پرسیدند اسکندر یکدما چریکستان پیوسته است. هر کس کمترین شناختی از او داشت با اطمینان کامل صد دیدگاه سیاسی اش را میباید. در اوایل انشعاب اپورتونیستها تلاش میکردند از هر راه - ممکن سازمان را کوچک، ناچیز، واقلیتی محدود جلوه دهند. ولی نیروهای صادق از پذیرفتن اینگونه دلایل پوچ اجتناب میورزیدند. زیرا اسکندر اردر دهن خود محکم میکردند. اسکندر همچون کوه و همچون سازمانی قوی و پولادین و باتجربه در دهن آنها جا افتاده بود. سازمان در وجود اسکندر تسلور پیدا کرده بود. او را تا حدی برایش قبول داشتند. بدین جهت برای ایشان باور نکردنی بود که اقلیتی ها عده ای ناچیز و طرفداران خط و مشی گذشته سازمان هستند. اپورتونیستها بیش از این کاری از دستشان ساخته نبود زیرا برای آنها مقدور نبود که اسکندر را در پیشگاه نیروها بدنام جلوه دهند. از حرکات و رفتار اپورتونیستها میباید نتیجه را گرفت که اگر بخوانند علیه رفیق اسکندر به تبلیغ سوء بپردازند، زیان ناشی از خودشان شده و بیش از هر زمان نقاب از چهره پنهان نموده خود بر می آورند و چهره واقعی خود را نمایان می سازند. شخصیت اسکندر خلقتهای انقلابی و کم نظیرش، صمیمیت و صداقتش چون چراغی در تاریکی بود که اکثریتی ها برای شکافتن دیدگاههای خود تشکیل میدادند. نیروها کمترین شکست میچستند. اما همین که می شنیدند اسکندر جلسه داردهم با شورش و فراوانی که به کوچ و خیا بیا ن به خیا بیا ن سراج متصل جلسه را می گرفتند. پیدایش با نیرو و صفا بدانها نیروی تازه می بخشید.

هر کلمه او را با دقت کامل گوش میدادند و با او میگردند. کلمات عاری از دروغ او بر ملاکتند چهره واقعی او را به چگونگی شکل گیری اقلیت و اکثریت با تمام وجود گوش داده و فرا می گرفتند. جملات خلاصه و پیرایش همه را بر آه می آورد. هیچ کس به او اعتراض نمی کرد. زیرا به گفته هایش با او راستند. به مبارزات گذشته اش بسیار توجه داشتند. مبارزات پرحسامه و افتخار آفرین او در تعیین خط جدید سازمان حائز اهمیت فراوان بود. به اعضای کم سابقه و تازه بدوران رسیده را اکثریت در آن زمان اعتماد نداشتند و آنها را انقلابیونی بی عمل و گزاف گوئی سیاسی حساب می آوردند تا انقلابیونی راستین و باتجربه و بیخته شده در کوران مبارزه طبقاتی، اما در مورد اسکندر درست عکس اینرا فکر میکردند. بهر حال طی مدتی نظرات نیروها حول دو خط و مبنای شکل گرفت. اما در لرستان شخصیت رفیق نبیر نقش بسیار مهمی در این زمینه ایفا کرد. اسکندر بود که بیشترترین نیروها را به خود جذب کرد. بدینسان انشعاب نظرات اقلیت در سطح جنبش صحت گفته های اسکندر برای هر نیروی که به سخنانش گوش کرده بود روشن تر و ایمان نشان به او و سازمان بیشتر شد. اکنون نیز بدینسان می توان نقش شهید اسکندر را در کل لرستان ارزیابی کرد. انشعاب نیروها در لرستان، بیگسری آنها در انجام وظایف انقلابی، همه و همه نتیجه فعالیت خستگی ناپذیر رفیق اسکندر و شایستگی او بر روی نیروها بود. ما نیز به سهم خود خواهیم گزید، - همچون اسکندر استوار و وثاقت قدم در جهت تحقق آرمانهای انقلابی که همانا راهائی کارگران و زمین کشاورزان باشد و خستگی ناپذیری به مبارزه ادامه دهیم.

خطاره یاک پیشمرکه فدایی از رفیق اسکندر

برای دومین بار بود که اسکندر را پس از سرگشت از عملیات دارا و ن در کردستان میدیدم. با او در میان او را دیده بودم. پس از انشعاب اکثریت بود. او خیلی آهسته آهسته میگفت با این جنگید و نشان داد که فدائی و اقلیتی ما هستیم. همین چند کلام و آنقدر ساده و بی آرایش و از ته قلب بود که توجه من را برآورد. پس از درگیری - در ما و ن از جهادت رفقا خیلی ناراحت بود. میگفت یکا ش من شهید میشدم و قاسم زنده بود. خیلی از شهید مصطفی شریف میگوید. مرتب میگفت هیف شمس شهید شد چند بار بر منش با مردم برخورد میکرد. میگفت ما مجبور بودیم با کمترین امکانات در این عملیات شرکت کنیم چرا که با بده خلق کردن نشان می دادیم که فدائی و اقلیتی ج کمانسی هستند. با اینکه خود اسکندر هم در تصادف ما شین کمی زخمی شده بود و با وجودیکه ۲ نفر از رفقای پیشمرکه فدائی شهید شده بودند ولی روحیه خوبی داشت. در مقابل کمانس که به طعمه میگفتند شما با این امکانات نا چیز چگونه رفیقید جنگ میگفت از درون همین عملیات - است که سازمان رشد میکند و بعدا تکبید میگردد که البته با تبلیغ و ترویج سیاسی بدینسان آن. بعد از درگیری دارا و ن

شهید اسکندر و شهید مختار با هم به جنوب کردستان رفتند. خبر شهادت رفیق مختار در جنگ با سیاه رزگاری در سیوان اسکندر را تکنا داد. چند بار گفتن "او را ما ن، هورا ما ن... و بعد گفت این تکبیه کلام مختار بود. اسکندر میگفت مختار یک نظر می کار با سابقه و پر جرئت بود. میگفت اکثریت در حرف با خدا انقلاب و عوامش رزگاری دعوا داره و ما در عمل عادت ما بقیه کار و تجربه ای که داشت یکی از فرماندهان ارتش خلق میشد. پس از آن دیگر او را ندیدم تا خبر شهادتش را شنیدم. اسکندر رفیق با صفا شی بود. او آرزو داشت که روزی بتوانیم با زمان را در کردستان با زمازی کامل کنیم. آرزو داشت که با زهم بنواسیم. مشکل قبل از انشعاب هلیکو پتر سرگون کنیم. تا تکبیا را متوقف کنیم. او از اینکه همه امکانات را اکثریت غارت کردند، خیلی ناراحت بود. اما او هرگز از یاک پیشمرگان فدائی شهید و از راه او ایمن را آموخت. او بود که با کمترین امکان به تجدید سازماندهی نیروی نظامی در کردستان پرداخت. پا داد و در قلب همه ما جا و پدید است و مسلما خلق ما هم هیچگاه فدائی ریحائی او را - فراموش نخواهد کرد. "یک پیشمرکه کرد"

گزارش درگیری و شهادت رفقا

بقیه از صفحه ۲

متوقف می کنند ما این ما شین ها مسلح دادستان بوده و سه پا سدار داخل آن - بلافاصله پس از توقف ما شین رفقا را به رگبار می بندند و از آنجا که رفقا ما دگی لازم جهت مقابله را نداشتند ما شین فوق را ما شینی جمعی صورت گرفته بودند اما امکان دفاع قوی را نمی یافتند. ما این وجود رفقا که بشدت زخمی شده بودند در پشت تراکتوری منگرمی بندند و تا آخرین گلوله به دفاع می پردازند. در این درگیری کا طلا نا برادر رفیق سها یک و رفیق مسعود بلافاصله شهید و رفیق علیرضا از هر دو دست بشدت زخمی شده استخوانهای کف دستش می شکند و سه انگشتی قطع میشود و با استنبه دستگیر و پس از یک هفته به خوا عدا ام سپرده میشود.

گزارش درگیری وشهادت رفقا

روز دوشنبه ۱۳/۷ ساعت ۲/۴۵ بعد از ظهر یک ماشین گشتی سیاه با چراغ سرشین در ایستادگی جاده کمربندی آمل به رفقا مشکوک شده و برای بازرسی ماشین رفقا بطرف آنها میآید، رفقا بلافاصله با اسلحه یوزی هرچرا ریفرا به رنگارمی بندند. دو نفر بلافاصله کشته و یک نفر شدت زخمی شده و یک نفر از مزدوران میگریز دور رفقا سلاحها را برداشته و برای خروج از منطقه درگیری به میان تالیزا راهی کنار جاده میروند. حدود ۲ دقیقه بعد از شروع درگیری حدود ۲۰۰ با سدار منطقه را محاصره می نمایند، ولی رفقا قهرمانانه محاصره را شکسته و از منطقه خارج میشوند. با سداران به صورت اینکه رفقا هنوز در محاصره هستند دیوانه وار و هراسان به میان تالیزا راه شلیک مینمودند، بدون توجه باینکه ممکن است انسان بیگناه دیگری در میان تالیزا راه باشد. رفقا در نقطه دیگری از جاده پس از دو ساعت محاصره و تیرگی در جهت مواز دره و تیرگی منطقه ۴ بقیه در صفحه ۴



چگونگی تدفین 9 مراسم بزرگداشت رفیق اسکندر (سیاهک)

در روستای زادگاهش

برسد؟! با وجود ضد کمونیستی ایجاد شده، با وجود ترس حاکم از مزدوران رژیم، ترس اینکه میاد با سداران در دیدار از خانواده سیاهک دستگیرشان کنند و با آگاهی بر اینکه حال دیگر محاکمه ای در کار نیست و هر کس را دستگیر کنند بی محاکمه اعدام می کنند، از فردای روز دفن دسته روستائیان بیاد و سوار بر تراکتور و وانت و مینی بوس به دیدن خانواده این کمونیست با سابقه و فدائی کبیر شتافتند و در نوحه سرائی های خود به زبان لری ولکی از او حمله ها خواندند:

برای رانم خونم می ها مهر سرات
زنهار صد زنهار کوتاکی سات
(برادر اگر میمان خرم هستی، سر
راहत هستم،
زنهار رو صد زنهار که کوتاه نیایی
همیشه (راहत را ادامه دهی))

دوبلنگی کردنت دسم و شونت
دو عزیز می هورم قسم و جوونت
(از بس قدرت رشید است دستم بر شاهات -
نمی رسد - آنقدر عزیز که قسم به جانست
میخورم)

قدوباریکی مه قطار پرشنگ
شون دات وستگردست دایه و جنگ
(به با لایو شین کمرت قطار بر آ ز فشنک
بسته ای - تکیه ات را دادی به سنگرو
شروع به جنگ کردی)

چه مه سنگرکت شنکی دیمه و
قدیم کوری بیم زابیم و
(به سنگر رفتم و فشنکی را آنجا دیدم -
از قدیم چشما نم کور بودیا دیدن آن بیناشدم)

خورچ خویه دمین خورچو
سربه شونه سردا کش بشکبه سربونه لبرونه
(قوچ خوبست میان گلّه قوچان باشد -
جنگ کند، سرش بشکند (کشته شود) اما سر
برنگرداند. (جانزند))

موشن کوشیا به دوشیر چنگی
به کو "سیاه" یکی "اعظمی"
(میگویند دوشیر چنگی کشته شده -
یکی شان سیاهک است و یکی اعظمی)

جسد پلاستیک رفیق، صبح چهارشنبه ۲۲ مهر به زادگاهش روستای گرزگل از روستاهای چفلوندی اطراف خرم آباد لرستان رسید. فقط خانواده و اقوام نزدیک و برخی از رفقا و همسنگران پیش انتظار او را می کشیدند. قرار بود خبر به هیچ وجه بیخ نشود تا برای رساندن جسد به مقصد مشکلاتی از طرف رژیم ایجاد نشود. با وجود این منتظرین خود را آماده هرگونه برخوردی با مزدوران رژیم نموده بودند و همین آماده گی بود که مزدوران رژیم را از دخالت در مراسم بازداشت. چرا که تجربه تعویض تا بلوی بیما رستان دکتر هوشنگ اعظمی و مقاومت یکپارچه ایلات و عشایر برای برگرداندن این تا بلورا به چشم دیده بودند. مزدوران رژیم دورا دورتظاره گریبان شدند. جسد رفیق در خانه روستائی یکی از همسایگان شسته و کفن گردید و سپس جنازه او در کنار آرامگاه ابدی فدائی دیگری از همین خانواده "انشاء الله" اسدیان دفن گردید.

رفیق در گورستانی خلوت و دروا افتاده در روستای زادگاهش و در دامنه کوه سبزه بونه، محلی که از آنجا برای همیشه روستا را به قصدمان رزمی شاهات - سرک کرده خاک سپرده شد. ولی این محل گرچه دور افتاده است ولی در میان روستاهای جای دارد که روستائیان زحمتکش آن همه میدانند این جایگاه بپرت و دور افتاده جایگاه واقعی رفیق نیست. بلکه جایگاه واقعی او قلب تپنده و گرم تک آن روستائیان مبارزی است که آتش خشم و کینه سیاهک نسبت به رژیم در دل انسان شعله و راست.

پس از دفن رفیق بود که خبرشها دتشان دهان بدهان در میان روستائیان پیچید. خبرشها دت سیاهک این چریک فدائی خلق، خبرشها دت این کمونیست جان برکف و صادق، خبرشها دت این هم سنگر دلیر دکتر هوشنگ اعظمی، دهان بدهان در شهر و روستا پیچید.

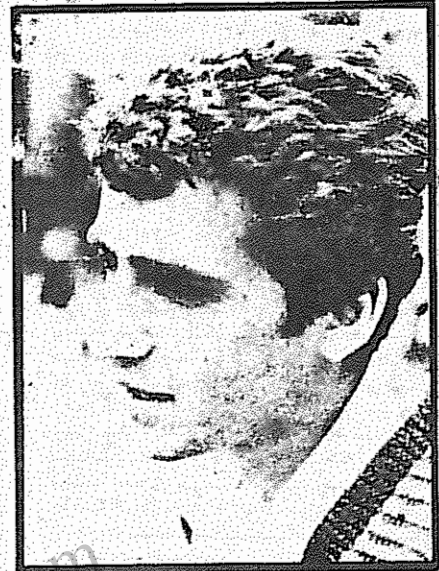
هیچکس این خبر را باور نمی کرد، همه می گفتند سیاهک شجاع، نترس بود. سیاهک که دوران رژیم شاه را پشت سر گذارده و بارها و بارها با مزدوران شاه جنگیده، چگونه ممکن است در این رژیم به شهادت

روز مراسم و تجمع در سزار طبقه آداب و رسوم این روستائیان در روزهای پنجشنبه انجام می شود. از این مراسم بزرگداشت رفیق فردای روز دفن کشته پنجشنبه بود برگزار شد. در این روز حدود ۱۵۰۰ نفر در مراسم شرکت داشتند. در مدت هشت روز بعد از دفن رفیق تا روز پنجشنبه بعد که هفتم برگزار میشود در همه ساله خانه رفیق پیرا روستائیان دیدار کننده بود و از آنجا شیکه خانواده رفیق به خاطر اینکه روستائیان را تحت فشار آداب و سنن عشایری قرار ندهند هیچکس را دعوت به شرکت در مراسم برای دیدار نگردانده بودند. این مردم با میل و رغبت خود بدون دعوت می آمدند و میرفتند در روز هفتم حدود ۲۵۰۰ نفر از روستائیان در مراسم شرکت داشتند و با رفیق را اگر می داشتند. در این روز دانش آموزان پیشکام لرستان و هواداران سازمان در روستاهای چگنی و رفقا و همسنگران دست گلها شنی را که به عکس آراسته شده بود با میاهای نوشته شده ای بر سر مزایا رفیق حاضر شدند. آن گلها با تصویر رفیق و میاهای نوشته شده شوری وصف نا پذیر در شرکت کنندگان بوجود آورد و آنها را از خود بیخود نمود.

بر خلاف روستائیان، مردم شهر و روستاگران به خاطر جوایع ایجاد شده توسط رژیم، جز تعداد ناگشتنازی - در این مراسم شرکت نداشتند. ولی کلا "مراسمی کسه برای رفیق گرفته شد، نه تنها رفقا و هواداران سازمان را راضی نمی نمود، بلکه روستائیان نیز آنرا قبول نداشتند و این جمله دهان بدهان آنها میگفت:

به امید روزی که این رژیم سرنگون شود در ساراگردسیا که این صحرا پیرا ما شین شود. آن روز است که معلوم میشود سیاهک در سارا پیران چقدر محبوبیت دارد و مورد احترام است.

فدائی شهید مسعود بربری

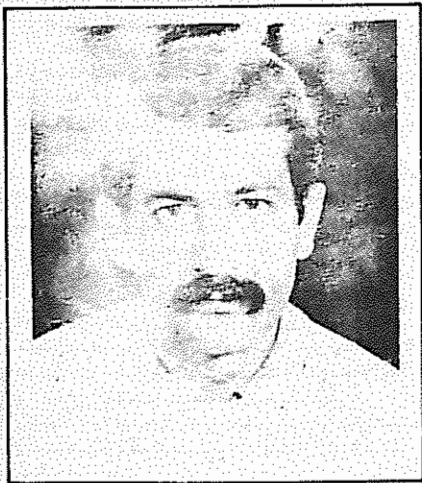


در اسفند ۱۳۳۵ در یک خانواده کارگری در تهران متولد شد. پدرش را ننده کامیون بود و در سال ۱۳۴۲ در شرکت واحد تویبوس - رانی استخدام شد. رفیق از سالهای اول دبیرستان که مصداق با سالهای ۴۹ و ۵۰ بود در یکی از دبیرستانهای نازی -

آباد درس میخواند. با مسائل سیاسی آشنا شد. آشنائی او با مسائل سیاسی از طریق یکی از اقوامش که دانشجوی دانشگاه بود و به خاطر آنها رفت و آمد داشت آغاز شد و مطالعرا با کتابهای ضدبهرنگی و - چگونه انسان غول شد آغاز کرد. در سال ۵۲ به احوال منتقل شدند و از همان زمان پس از آشنائی با رفقای آگاه کلاس نخستین ای تشکیل دادند و به نوشتن و دستنویس - اعلامیه ها اقدام میکردند در آن زمان با رفیق مهدی علوی شوشتری در ارتباط بود. در خرداد ۵۴ پس از اتمام دوره - دبیرستان تکنولژی احوال را به تحصیل ادامه داد و چون ساعات تحصیلش در آنستیتو بعد از ظهرها بود صبحها در یک تعمیرگاه لوازم خانگی بکار مشغول شد. سال ۵۶ پس از اخذ دیپلم به سرپازئی رفت و پس از طی دوره آموزشی به تهران منتقل شد که به مقارن با اوج کبری جنبش خلق بود و بعد همراه تعدادی از سرپازان انقلابی - با دکان را ترک گفتند. در مقطع قیام ماند قطره ای از دریای سبکان خلقی که بر علیه نظام دیکتاتور شاه بر خاسته بود پس از بدست آوردن اسلحه از یادگان بیروی هوایی در تسخیر یادگان عسرت - آباد شرکت داشت. یک هفته پس از قیام به دنبال دعوت از پرسنل انقلابی در دانشگاه صنعتی، رفیق نیز یادگار رفت و از جانب یادگان، مخبرات گروه ۱۰ - سرپازانی که در آنجا بودند و قبلاً با رفیق

هم دوره بودند و او را به نمایندگی انتخاب کردند و نمایندگان، قطعنامه ای با این مضمون که تا زمانیکه فرماندهان مزدور ارتش خلق و مجازات نشوند و نظام ارتش شورائی نگردد به یادگان بازمیگردند تنظیم کردند که پس از آن شد و تصویب آن از سوی حاضرین، به ارکانهای مختلف سرستادند. رفیق نقش بسزائی در تنظیم و انستار اولین شماره نشریه سرپاز و انقلاب داشت. پس از اتمام دوره سرپاز در رشته فیزیک شیانها دانشگاه تربیت معلم قبول شد و همگاری با پینکا آغاز کرد. در مقطع انشعاب پس از یکماه مطالعه مواضع سازمان وارد مواضع اورتونومیستی اکثریت، در بخش دانشجویی سازمان فعالیت را آغاز کرد. ضمن اینکه رفیق مجبور بود برای کمک به تا مین هزینه ها خانواده ها ساعتی زو قشش را کار کند. رفیق پس از انقلاب دوبار دستگیر شد. اولین بار حین بخش و فروش کار در خیابان مولوی بود و بار دوم در میتینگ ۱۷ بهمن بود هنگامیکه مزدوران کمیته به سرکوب انقلابیون پرداخته بودند و در حالیکه به دفاع از جندرفیق که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند وارد عمل شده بود دستگیر و به شهرک غرب منتقل شد که پس از یکسب بازداشت آزاد شد. رفیق بدلیل خصوصیات برجسته و انقلابی که داشت و توانائی و کارآئی - هایش از جمله در زمینه استفاده از سلاح از چندماه پیش در کمیته نظامی سازمان فعالیت خود را ادامه داد و سرانجام در درگیری با مزدوران سیا و ویسچدر شیر - آمل پس از کشتن چند مزدور به شهادت رسید. او نمونه ای از یک فدائی خلق بود. پشتکار، صداقت و شورا انقلابی، عشق عمیق به خلق و کینه عمیق به دشمنان خلق از خصوصیات با زرفیق بود.

فدائی شهید علیرضا صفری



رفیق شهید علیرضا صفری در خرداد ۱۳۳۵ در تهران متولد شد و دوره تحصیلش را نیز در تهران گذراند. آگاهی و شورا انقلابی از رفیق فری مبارزو - فعال ساخت که با تمام وجود در راه - آرمانهای انقلابی کارگران و محنتکشان کام بر میداشت. رفیق علیرضا صفری - (حمید) در دوران قیام با شرکت فعال خود در جنبش بوده ای و در جریان خلع سلاح یادگانها و کلانتریها بعنوان یک هوادار سازمان فعالانه شرکت داشت و جاسارت و کاردانی نظامی را آموخت. پس از قیام با سازمان ارتباط تنگاتنگ پیدا کرد. رفیق حمید پس از مدتی به تشکیلات کردستان سازمان اعزام شد و در بسیاری از درگیریها و منجمله درگیریهای با شرکت فعال داشت. وی مدتی در کمیته تدارکات نظامی سازمان در کردستان کار میکرد و سپس مسئول نظامی منطقه اشویه شد. رفیق حمید پس از انشعاب با سازمان ارتباط

برقرار نمود. شاه کردستان سازمان - برای ایجاد یک مرکز آموزش نظامی وی را با مورمطالع در این زمینه نمود و او علیرغم بیماری بسیار در یک دوره یک ماهه با پیشمرگان فدائی حرکت نمود و سپس دوباره به تهران اعزام و در کمیته نظامی سازمان به فعالیت ادامه داد. علاوه بر آن رفیق حمید یک دوره نظامی در خارج از کشور دیده و در بسیاری از درگیریهای اولیه کردستان مسئولیت عملیاتی داشته است. یکی از عملیات برجسته رفیق در تهران رهبری عملیات حمله به خانه مخفی مزدوران - رژیم در خیابان تنگابن بود. این خانه مخفی، خانه تیم های عملیاتی جبرخواران رژیم و تیم های عملیاتی آنان بود که چند روز پس از این حمله موفقیت آمیز مزدوران رژیم که متوجه شدند خانه مخفی شان لو رفته است آنرا تخلیه کردند. سرانجام رفیق در درگیری مسلحانه ۱۳/۷/۶۰ در آمل از هردو دست بشدت

زخمی و دستگیر شد. مزدوران و پاسداران سرما به رفیق را پس از این نسلان بلافاصله به با زوجی بردند اما از آنجا که دستهایش شدیداً چرک کرده بود، مجدداً به بیمارستان آوردند و از آنجا که مقامت دلیرانه رفیق در مقام سل شکنجه گران و روحیه انقلابی او مزدوران را از کسب اطلاعات نا امید کرده بود سر - انجام یک هفته پس از دستگیری او را از تخت بیمارستان بزرگشده و بسته جوخه اعدا سپردند.